

شیوه‌های مدیریت بحران‌های بین‌المللی

نویسندگان:

Patrick James و Michael Brecher

از دانشکده علوم سیاسی دانشگاه McGill - کانادا

Journal of Conflict Resolution VOL.32 - NO.3 - 1988 منبع:

ترجمه: جمشید زنگنه

از بالا گرفتن بحران و یا کاهش شتاب بحران در میان دولت‌های درگیر است. پژوهش در باره مدیریت بحران، از طریق بررسی‌های تک موردی و تحلیل‌گری تطبیقی، یافته‌ها و اطلاعات وسیعی درباره رفتار طرفهای درگیر فراهم ساخته است. نوشته‌ها درباره سیاست خارجی ابرقدرت‌ها فراوان است، گرچه درباره نقش آنها در مدیریت بحران کمتر نوشته شده است. تحقیق درباره نقش میانجی‌گرانه سازمان جهانی از گستردگی کمتری برخوردار می‌باشد.

چهارچوب پژوهش

چشم انداز پژوهش

نخستین قلمرو تجربی این پژوهش، خاورمیانه از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ می‌باشد. گرچه مسائل این منطقه توسط بسیاری از پژوهشگران مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته لکن مطالعات در زمینه مدیریت بحران، بجز بررسی‌های مربوط به تک تک کشورها و تجزیه و تحلیل گاهگاه رخدادها، بسیار نادر بوده است. هیچگونه مقایسه کلی در منطقه در دهه‌های گذشته انجام نگرفته، جز در سطحی گسترده‌تر که بحرانها را از دیدگاه جهانی در سده بیستم بررسی کرده است. بررسی مدیریت بحران می‌تواند بر موضوع محدود و دقیقی مانند رفتار دست‌اندرکاران (ان) بحران در کنار آمدن با فشارهای وارده یا مداخله طرف ثالث برای جلوگیری از افزایش بحران یا کمک در کاهش آن متمرکز شود. همچنین مدیریت بحران را میتوان در زمینه‌ای گسترده‌تر، از آغاز تا پایان بحران موشکافی کرد. در اینجا روش دوم دنبال خواهد شد. ما از راه تمرکز بر موارد متعدد در مدت زمانی دراز و تحلیل یافته‌ها و اطلاعات گردآوری شده، نمونه‌های مدیریت بحران را جستجو می‌کنیم.

مفاهیم

«بحران» از جهت نظری و نیز تجربی پیوند نزدیکی با «درگیری» دارد. بر پایه گفته «گار» (Gurr (1980: 1-2) «پدیده درگیری» عبارت از «کنش و واکنش‌های آشکار و قهری گروه‌های رقیب می‌باشد». برداشت عادی چنین است که این تعریف گسترده آشوب‌های سیاسی، شورش، انقلاب و جنگ را دربرمیگیرد ولی آنچه آشکارا در این تعریف دیده نمی‌شود، «بحران بین‌المللی» است، همانطور که بطور کلی در نوشته‌های مربوط به درگیری، مفهوم «درگیری پیوسته» به چشم نمی‌خورد.

«آزار»، «جویدینی» و «مک لارین» (Azar, Jurei dini, McLaurin (1978: 50-53) درگیری پیوسته را چنین تعریف میکنند: «کنش‌ها و واکنش‌های دشمنانه‌ای که در مدت زمانی دراز ادامه یافته و با برخورد‌های نظامی گاهگاه که دامنه و شدت آنها در نوسان است، همراه می‌باشد. فزون بر این، چنین درگیری‌هایی متضمن خطرهای فراوانی است که در طی زمان ادامه یافته و دارای هیچ نقطه مشخص پایانی نیست». درگیری‌های پیوسته رخدادهایی مجرد نمی‌باشند بلکه روندهائی مداوم هستند. اختلاف اعراب و اسرائیل واجد همه این ویژگی‌هاست یعنی، مدت دار و متضمن کنش و واکنش‌های در نوسان بوده، به دیگر زمینه‌ها کشیده شده، و پایان آن نامشخص است. اینک چهل سال از درگیری کشورهای مربوطه می‌گذرد، دوره‌ای که طی آن در کنار روابط عادی ولی پرکشش، جنگ‌های مهمی (۱۹۴۹، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۶۹-۷۰، ۱۹۷۳-۴، ۱۹۸۲) روی داده و نیز خصومت مداومی برمسائل گوناگون وجود داشته است. همچنین روندی کند و درندک برای دستیابی به موافقت‌نامه صلح رسمی میان دورقیب اصلی یعنی مصر و اسرائیل در میان بوده است. در یک درگیری پیوسته، مانند آنچه میان کشورهای عربی و اسرائیل جریان دارد،

این بررسی بر روی مدیریت بحرانهای بین‌المللی از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ و با تاکید بر مورد‌های درگیری اعراب و اسرائیل، تمرکز یافته است. در اینجا الگوی درگیری - بحران پیوسته بازگو و به آزمایش نهاده شده است. آنچه از این بررسی بدست می‌آید، نشان میدهد که بحرانهای اعراب و اسرائیل بارز و مشخص‌اند ولی نه به خاطر موقعیت جغرافیایی. بر عکس، همانگونه که در الگو نشان داده شده است، چنین بر می‌آید که گونه‌های مدیریت بحران بستگی به این دارد که آیا بحران در محدوده یک «درگیری پیوسته» صورت گرفته است یا نه. طبق چنین برداشتی یک بحران بین‌المللی را که با برخورد‌های خشونت‌آمیز و تلاش‌های ابرقدرت‌ها همراه باشد با اطمینان می‌توان در شمار «درگیری‌های پیوسته» قلمداد کرد.

انگیزه پژوهش در نمونه‌های مدیریت بحران دو جنبه دارد. نخست تردید در این باور گسترده میان کارشناسان مسائل منطقه‌ای که درگیری منطقه خود را بی‌همتا می‌دانند. گرچه اغلب چنین است، لکن این امر به گونه‌ای تطبیقی موشکافی نشده یا دقیقاً به آزمایش نهاده نشده است. موضوع دیگر، نگرانی فزاینده درباره خطر بالا گرفتن بحران در عصر اتم، بویژه در چارچوب رقابت دو ابرقدرت، می‌باشد.

این بررسی بر مسئله ارتباط میان بحران و درگیری متمرکز بوده و با نگرشی ویژه به خاورمیانه صورت می‌گیرد. پرسش‌های ویژه در این بررسی به شرح زیر است:

آیا میان بحران‌های بین‌المللی در زمینه درگیری پیوسته اعراب و اسرائیل و دیگر بحرانهای ناپیوسته خاورمیانه تفاوت‌هایی هست؟ رویهمرفته چگونه میشود بحرانهای خاورمیانه را با بحرانهای دیگر در نظام جهانی مقایسه کرد؟ آیا بحرانهای اعراب و اسرائیل با همه بحرانهای بین‌المللی متفاوت است؟ آیا موارد درگیری پیوسته در خاورمیانه (اعراب و اسرائیل) با بحرانهای پیوسته در دیگر نقاط فرق دارد؟ بطور کلی، آیا این پیوستگی بر ابعاد مهم بحران، از آغاز تا به پایان، اثر می‌گذارد؟

هدف نهائی این بررسی، یافتن پایه‌ای در خور اعتماد برای پیش‌بینی چهره احتمالی بحرانهای آینده در خاورمیانه و دیگر نقاط می‌باشد. ممکن است گفته شود که ماهیت بسیار غیرعادی درگیری اعراب و اسرائیل خود به خود آشکار است، پس چرا زحمت کشیده و آنرا با دیگر درگیری‌ها مقایسه کنیم؟

«بابی» Babbie برای این گونه بررسی‌ها منطقی دارد: «بررسی پدیده‌ها و استناد به آن یکی از کارهای ارزشمند در هر دانش اجتماعی یا فیزیکی است. چه بسا که یک امر پدیده، نادرست و بی‌اساس از آب در می‌آید. بهرحال پیش‌افتادگی ظاهری مسائل دلیل موجهی برای اعتراض به کوشش‌های دانش پژوهانه نیست. (داروین اصطلاح «آزمایش احماقانه» را در اشاره طعنه‌آمیز به بسیاری از پژوهش‌های خود به کار می‌برد - پژوهش‌هایی که او انجام می‌داد چیزهایی بود که هرکس از پیش میدانست).

بنابراین ممکنست که بررسی ویژگی‌های درگیری اعراب و اسرائیل ارزشمند باشد و در حالیکه امکان دارد این بررسی بی‌همتائی یا غیر عادی بودن درگیری اعراب و اسرائیل را تائید کند، دلیل یا دلایل نهفته در پس این نتیجه‌گیری آموزنده خواهد بود.

مدیریت بحران، در ادبیات سیاسی جهان دارای دو معنی جداگانه است. یکی بر رفتار شرکت کنندگان و شناسائی مکانیزمی که دولت‌ها برای رویارویی با فشار بکار می‌گیرند اشاره دارد و دیگری مربوط به رفتار میانجی‌گران، بویژه قدرت‌های بزرگ و سازمانهای بین‌المللی برای جلوگیری

● اسناد موجود پیرامون روند بحران‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که در طی نیم سده، از ۱۹۲۹ تا ۱۹۷۹، یکصد و هفتاد و هشت بحران بین‌المللی در سطح جهان پدید آمده که ۶۲۷ کشور درگیر آنها بوده‌اند. خاورمیانه نیز از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ شاهد ۴۹ بحران بین‌المللی بوده که ۲۲ مورد آن صرفاً از «درگیری پیوسته» اعراب و اسرائیل مایه گرفته است.

چند دوره تنش بیش از حد معمول که منجر به خشونت و جنگ شده (همچنین دوره‌های تنش کمتر از حد معمول، شامل همکاری بر سر یک یا چند موضوع) یافت می‌شود. دوره‌هایی که با تنش فراوان همراه هستند، بحران‌هایی را میان طرف‌های رقیب در یک درگیری پیوسته پدید می‌آورند. از دیدگاه یک کشور، بحران سیاست خارجی وضعیتی است که متضمن سه شرط باشد، شرایطی که هریک به تنهایی لازم و در مجموع کافی بوده و از دگرگونی در جو داخلی یا خارجی آن کشور ریشه گرفته باشد. این هر سه شرط در حقیقت مفاهیمی هستند که از سوی تصمیم‌گیرندگان در بالاترین سطح برداشت می‌شوند:

«درک تهدید نسبت به ارزشهای اساسی، با احتمال بسیار زیاد در مورد وقوع درگیری نظامی به صورت فوری یا در آینده، و آگاهی از محدودیت‌های زمانی برای پاسخگویی به تهدید خارجی.» (Brecher And Wilkenfeld 1988: 3)

در سطح کلی، یک بحران بین‌المللی را می‌توان به عنوان تغییر وضعیتی تعریف نمود که با دوشروط لازم و کافی مشخص می‌شود:

«دگرگونی در نوع، و افزایش شدت کنش‌ها و واکنش‌ها میان دو یا چند رقیب همراه با احتمال درگیری نظامی، و نیز ستیز با ساختار موجود یک نظام بین‌المللی - اعم از سیستم‌های جهانی، مسلط، یا فرعی - که از طریق کنش‌ها و واکنش‌های خصمانه بالاتر از اندازه معمول نشان داده می‌شود.»

یک بحران بین‌المللی مترادف با یک درگیری بین‌المللی نیست. بحران بین‌المللی موضوعی ویژه داشته و نسبت به درگیری بین‌المللی بر زمینه محدودتری متمرکز می‌باشد. حتی هنگامیکه مدت یک بحران دراز باشد، میشود آن را از یک درگیری پیوسته بازشناخت برای مثال، بحران‌های سال‌های ۱۹۴۷-۱۹۴۸ و ۱۹۶۵-۶۶ کشمیر، از اختلاف حل نشده هند و پاکستان بر سر کشمیر و مسائل مربوط به آن از زمانیکه این دو کشور در سال ۱۹۴۷ به استقلال رسیدند، قابل تشخیص میباشد غالباً یک درگیری پیوسته بین‌المللی، بحران‌های چندی را بر سر شماری از مسائل مربوطه (مانند درگیری اعراب و اسرائیل از سال ۱۹۴۸) در بر میگیرد. بحران‌های بین‌المللی همچنین برون از درگیری‌های پیوسته رخ میدهند یعنی در محیطی بدون وجود سابقه درگیری قبلی، پیشینه‌ای از خشونت‌های ادواری، یا آثار ناشی از اثبات‌نگی بحران‌ها میان همان طرفهای رقیب، پدید می‌آیند. این وجوه تمایز زمینه را برای تحلیل بحران‌های بین‌المللی گوناگون، که در زیر انجام می‌شود، فراهم می‌آورد.

الگوی درگیری - بحران پیوسته

مفهوم درگیری پیوسته مبتنی بر یک قضیه کلی و یک رشته فرض‌های ویژه می‌باشد: بحران‌های بین‌المللی در چارچوب یک درگیری پیوسته با بحران‌هایی که بیرون از این محدوده وجود می‌آیند از جهات گوناگون مانند نوع آتش افروزی، به خطر انداختن ارزشها، نقش خشونت در مدیریت بحران، اندازه دخالت ابرقدرتها و سازمان جهانی و میزان تأثیر آنها در کاهش بحران، و بالاخره نوع نتیجه بدست آمده چه از نظر محتوی و چه از حیث شکل و صورت، تفاوت دارند.

طبیعت درگیری پیوسته، یک رشته انتظارات در باره روند و مدیریت بحران پدید می‌آورد بویژه چنین فرض می‌شود که بحران‌های بین‌المللی در چارچوب درگیری پیوسته، وجوه مشخصه‌ای به شرح زیر دارند:

- ۱- مشهودتر بودن خشونت در ایجاد بحران
- ۲- افزون تر بودن خطرات، بدین معنی که تهدیدات ملموس‌تری متوجه ارزش‌های اساسی بیشتری است.
- ۳- الف) - اتکاء فزونتر به خشونت بیشتر برای رویارویی با بحران.
- ۳- ب) - توسل به خشونت بیشتر و گسترده‌تر در مدیریت بحران
- ۳- پ) - قائل شدن نقش اولیه برای خشونت در مدیریت بحران.

- ۴- تلاش‌های بیشتر سیاسی و کمتر نظامی از سوی ابرقدرتها.
 - ۵- مؤثرتر بودن تلاش ابرقدرتها در کاهش بحران.
 - ۶- دخالت بیشتر سازمان جهانی.
 - ۷- تأثیر بیشتر دخالت سازمان جهانی برای تخفیف بحران.
 - ۸- داشتن نتایجی که بیشتر مبهم و نامعلوم است: بن بست یا سازش.
 - ۹- توافق‌های رسمی کمتر که نشانه پایان بحران‌ها باشد.
- نمونه‌ای که بر پایه فرض‌های مذکور به دست می‌آید در نمودار شماره ۱ نشان داده شده است.

نخستین متغیر وابسته در نمونه درگیری - بحران، آتش افروزی میباشد یعنی، اقدام، رخداد، یا تغییر موضعی که شرایط اساسی یک بحران بین‌المللی را به هم پیوند می‌زند. نقطه آغاز یا آتش افروزی شامل: اقدام لفظی (مانند اعتراض، اتهام)، اقدام سیاسی (براندازی، یگانگی [و دسته‌بندی] رقیبان)، اقدام اقتصادی (تحریم، ملی کردن دارائی‌های بیگانگان)، اقدام نظامی ملایم (قدرت نمایی، بسیج)، اقدام خشن نامستقیم (اعمال خشونت علیه یک متفق یا کشور هم پیمان) و یک اقدام خشونت‌آمیز (برخورد دریائی - هوائی، حمله گسترده نظامی)، می‌گردد.

چنین فرض می‌شود که احتمال آغاز بحران‌های بین‌المللی در چارچوب درگیری پیوسته از طریق اعمال خشونت بیش از سایر بحران‌هاست. نخست، دشمنی درازمدت میان رقیبانی معین، عدم اعتماد متقابل و انتظار رفتار خشونت‌بار را پدید می‌آورد. دوم، امکان وجود مسائل متعدد در بطن درگیری جاری، این انتظار را افزایش میدهد. سوم، توسل گاهگاه به خشونت، این باور را که خشونت باز هم رخ خواهد داد، زیاده‌تری کند. برعکس، در بحران‌هایی که خارج از زمینه خشونت و دشمنی است، هیچگونه دلیلی منطقی وجود ندارد که بخاطر یک اقدام غیرخشن، انتظار خشونت برود. چگونگی برافروخته شدن اینگونه بحران‌ها بستگی به ترکیب ویژه بحران دارد (مانند طرز تلقی و برداشت

● بحران‌هایی که در محدوده درگیری‌های پیوسته پدید می‌آیند بیش از دیگر بحران‌ها ارزشهای پایه‌ای را مورد تهدید قرار می‌دهند. علت این امر در بطن و نهاد درگیری پیوسته، بویژه برخورد سخت و همیشگی بر سر ارزشهای چندگانه (ایدئولوژی، تمدن، نظام سیاسی) نهفته است.

نمودار ۱- نمونه درگیری - بحران پیوسته

ایجاد بحران احتمال خشونت بیشتر	درگیری پیوسته
تهدید ارزش بیشتر اساسی	
مدیریت بحران احتمال خشونت فزونتر خشونت بیشتر چیرگی خشونت	
تلاش ابرقدرتها بیشتر سیاسی بیشتر موثر	
پادرمیانی سازمان جهانی افزون‌تر بیشتر موثر	
نتیجه بیشتر نامعلوم کمتر رسمی	

● خشونت، کانون و بخش جدانشدنی يك «درگیری پیوسته» است. تا زمانی که طرف های متخاصم پایانی برای درگیری نبینند، سیرروابط آنها موجب گرایش به خشونت در مدیریت بحران خواهد شد. ناپایداری روند کاهش درگیری، ادامه رقابت ارزشها و انتظار خشونت از سوی رقیب یا رقیبان، انگیزه توسل به خشونت به شمار می رود.

فعالیت می تواند طیفی از حد صفر، تا تلاش در سطح پائین (سیاسی، اقتصادی، و تبلیغاتی)، اقدام های نیمه نظامی (بشتیبانی نهانی، فرستادن کمک یا مشاوران نظامی)، و واکنش مستقیم نظامی (گسیل نیرو، کمک دریائی) را در بر گیرد. این فرض بیشتر ناظر به اقدامات سیاسی ابرقدرت هاست و کمتر دخالت آنها را در بحران هائیکه بخشی از يك درگیری پیوسته به شمار می رود، شامل می شود.

منطقی که برای این انتظارات وجود دارد آنست که با توجه به اینکه بحران های واقع در محدوده درگیری های پیوسته گرایش بیشتری به خشونت دارند، احتمالاً مایه بی ثباتی بیشتری نیز خواهند بود.

ابرقدرتها برای تضمین موقعیت خود منافع مشخصی در ثبات نظام بین المللی دارند. از آنجا که بحران ها در محدوده درگیری پیوسته برای ثبات سیستم خطرناک ترند، ابرقدرت ها تمایل دارند که برای کاهش احتمال بروز خشونت اقدام کنند، و چنانچه خشونت رخ دهد، شدت خشونت و دامنه و مدت آن را محدود سازند. آنها همچنین ترجیح می دهند که برای جلوگیری از تشدید درگیری های بی ثبات کننده از راههای سیاسی وارد شوند. برعکس، این امکان که يك بحران در دسته درگیری ناپیوسته وسیله طرفهای مربوطه با توسل به روش های مسالمت آمیز حل شود زیاد است و بنابراین ابرقدرت ها از جهت درگیری نظامی کمتر تحت فشار قرار می گیرند.

فزون براین، اینگونه بحران ها چندان مایه نگرانی ابرقدرت ها نیستند زیرا خطر زیادی متوجه ثبات بین المللی نمی سازند. به عبارت دیگر، يك ابرقدرت بیشتر مایل است که بدون به خطر انداختن منافع، نفوذ و موقعیت خویش، اجازه دهد بحران های خارج از يك درگیری پیوسته به راه خود ادامه دهند.

يك متغیر دیگر مربوط به الگوی «بحران-درگیری»، اثربخشی ابرقدرت ها در کاهش بحران است که ممکنست به صورت کاربرد مهم ترین شیوه های مشارکت، اثرگذاری مهم، اثرگذاری حاشیه ای، و یا نپذیرفتن هیچ نقشی، و نیز (از دیدگاه منفی) افزایش بحران، نمود یابد. براساس فرض ۵ اقدام ابرقدرت ها بیشتر در مورد بحران های مربوط به يك درگیری پیوسته موثر است تا دیگر بحرانها.

هر ابرقدرت از کشیده شدن به درگیری های پیوسته وسیله کشورهای هم پیمان، و حتی بیشتر از آن، درگیر شدن با ابرقدرت دیگر هراس دارد. بنابراین، آنها احتمالاً به دنبال تدبیرهایی برای خاتمه دادن سریع بحران هستند. در برابر، کوشش بیشتر ابرقدرت ها، احتمال اثربخشی در زمینه تخفیف بحران را فزون تر میکند. هر قدر يك درگیری پیوسته ادامه یابد، احتمال اقدام موثر ابرقدرت ها افزایش یافته و رفتار رقیب های درگیر بیشتر شناخته و قابل پیش بینی می گردد. شرایطی نیز که بر پایه آن مداخله ابرقدرت رخ خواهد داد، جا افتاده تر و شدت، هدف ها، و اثرگذاری آنها بر کاهش بحران مشخص تر میشود.

خلاصه آنکه روند عادی سازی بحران که متکی به منافع مشترک ابرقدرت ها برای حفظ ثبات سیستم است، احتمال تأثیر و باروری اقدام ابرقدرت ها را افزایش می دهد.

بحران های مربوط به درگیری ناپیوسته کمتر از مزایای مربوط به جریان «عادی سازی» یا منافع ابرقدرت ها برای پایان دادن به بحرانی که متضمن خشونت اندکی است، برخوردار می شوند زیرا اینگونه بحران ها خطر چندانی متوجه ثبات سیستم نمیکند. به سخنی دیگر، ابرقدرت ها میخواهند اجازه دهند که بحران های درگیری ناپیوسته راه خود را طی کنند بی آنکه نفوذ، موقعیت و منافع ابرقدرت ها به خطر افتد. این به خاطر هزینه های سنگین بالا گرفتن بحران در درگیری پیوسته و فشار بیشتری است که بر ابرقدرت ها جهت مداخله وارد می آید.

دخالت «سازمان جهانی» در بحران ها، از سطح اندک گرفته (گفتگو در باره آن بی آنکه قطعنامه ای صادر شود، گسیل گروه حقیقت یاب، مساعی جمیله)،

بازیگران رقیب، میزان اهمیت مسئله (های) مورد درگیری، توازن قدرت)، بهر روی، آثار درازمدت بحران های پیوسته، بویژه عدم اعتماد شدید، در اینگونه بحرانها جانی ندارد. بنابراین، در بحرانی که بیرون از محدوده درگیری پیوسته رخ می دهد، احتمال به خشونت گرائیدن قضیه بیش از امکان عدم توسل به خشونت نیست. به عبارت دیگر، در اینگونه بحران ها احتمال بروز خشونت کمتر از بحرانهای است که بخشی از يك درگیری پیوسته را تشکیل می دهند.

دومین متغیر وابسته در الگوی درگیری - بحران، «تهدید ارزش» است، یعنی جدی ترین تهدیدی که در طی يك بحران بین المللی از سوی هر يك از بازیگران بحران متصور می باشد. این امر شامل تهدید نسبت به جمعیت و دارائی، منافع اقتصادی (مانند محدودیت های بازرگانی)، نظام سیاسی (سرنگون سازی رژیم، دخالت در سیاست داخلی)، تمامیت ارضی (الحاق سرزمین، تجزیه) اعمال نفوذ در سیستم بین المللی (انزوای دیپلماتیک، قطع بشتیبانی یاران)، تهدید به آسیب رسانی فراوان (بمباران گسترده، وارد آوردن تلفات بسیار در جنگ) و حتی تهدید نسبت به حاکمیت (الحاق سراسری، اشغال)، می گردد.

همانگونه که در فرض ۲ پیش پینی شده، بحران هائی که در چهارچوب درگیری پیوسته رخ می دهند احتمالاً بیش از دیگر بحران ها تهدیدی نسبت به ارزش های پایه ای شناخته می شوند. دلیل این امر در بطن و نهاد درگیری پیوسته بویژه برخورد سخت و همیشگی بر سر ارزش های چندگانه، خواه میان ایدئولوژی ها، تمدن ها، یا سیستم های سیاسی نهفته است.

هنگامیکه يك بحران خاص در چنین زمینه ای بر روی هدف یا مسئله ای محدود متمرکز می گردد، به ارزش هائیکه در درازمدت مایه درگیری میشوند، پیوند می خورد. برعکس، ارزش های مورد تهدید در دیگر بحران ها، ارتباط خاص با درگیری جاری دارند.

بنابراین بحران هائیکه در چهارچوب درگیری پیوسته پدید می آیند، بیشتر به

● بحران سیاست خارجی که از دگرگونی درجو داخلی یا خارجی کشور ریشه می گیرد، وضعی است مبتنی بر احساس تهدید نسبت به ارزشهای اساسی، احتمال قوی در مورد وقوع درگیری نظامی به صورت فوری یا درآینده، و آگاهی از محدودیت زمانی برای پاسخگویی به تهدید خارجی.

ارزشهای اساسی مربوط می شوند. احتمال زیادی وجود دارد که این ارزشها در فضای عدم اعتماد به رقیبان، و ابراز دشمنی در برابر آنان، بعنوان بی آمد برخوردارها و بحران های قبلی مورد تهدید قرار گیرند.

فرض های ۳ الف، ۳ ب و ۳ پ مربوط به سه زمینه خشونت میشوند:

«فن مدیریت بحران»، یعنی روش های نخستینی که از سوی دولت ها برای بشتیبانی از ارزش های مورد تهدید در بحران بکار می رود، شامل گفتگو از راه میانجیگری و فشارهای عاری از خشونت، تا اقدامهای خشن نظامی می گردد. «دامنه خشونت»، که از مرحله آرامش و برخوردهای کوچک یا جدی تا يك جنگ سراسری کشیده می شود، و بالاخره «اهمیت خشونت»، که از حد صفر تا نقش برتر در مدیریت بحران نوسان پیدا می کند.

خشونت، کانون و بخشی جدا نشدنی از درگیری پیوسته است. تا زمانیکه طرف های متخاصم پایانی برای درگیری پیوسته خود نبینند، سیر روابط آنان گرایش به خشونت را در مدیریت بحران ایجاد می کند. ناپایدار بودن روند کاهش درگیری، ادامه رقابت ارزشها، و انتظار خشونت، موجب توسل به رفتار خشونت آمیز در بحران می گردد.

برعکس، در بحران مربوط به درگیری ناپیوسته، طرفهای متخاصم در محیطی که نسبتاً فارغ از پیشینه خشونت میباشد، کار میکنند. در اینجا بازیگران بحران به همان اندازه بر توسل به خشونت تکیه می کنند که بر گفتگو، میانجیگری طرف ثالث، یا برخی از نمونه های فشار دیپلماتیک.

حتی در مواقعی که توسل به خشونت لازم به نظر می رسد، گرایش زیادی به گسترش خشونت وجود ندارد، بلکه جنگ سراسری و برخوردهای جدی ممکن است جای خود را به اقدام های کمتر خشونت بار بدهد.

فرض ۴ مربوط به فعالیت ابرقدرت ها در بحران های بین المللی میباشد. این

● بحران‌های بین‌المللی، بسته به اینکه در چهارچوب درگیری‌های پیوسته یا غیرپیوسته بروز می‌کنند، از جهات گوناگون مانند چگونگی آتش‌افروزی، به خطر انداختن ارزشها، نقش خشونت در مدیریت بحران، اندازه دخالت ابرقدرت‌ها و سازمان جهانی و میزان تأثیر آنها در کاهش بحران، و بالاخره محتوی و شکل ظاهری نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، با یکدیگر تفاوت دارند.

تا اقدام میانجیگرانه (درخواست طرف‌های درگیر برای اقدام یا میانجیگری) و مداخله مؤثر (اعزام گروه ناظر و نیروی نظامی ویژه) نمایان می‌گردد. چنین استدلال می‌شود که شرکت جدی‌تر سازمان جهانی (فرض ۶) و اثربخشی افزون‌تر آن (فرض ۷)، از وجوه بارز یک بحران در چهارچوب درگیری پیوسته است.

یک برخورد درازمدت میان کشورها، در دسر پیوسته‌ای برای سازمان جهانی و نیز ثبات سیستم بین‌المللی به بار می‌آورد. بعلاوه چنین بحران‌هایی موجب ناخشنودی طرف‌های درگیر شده و از گرایش آنان به خشونت نمی‌کاهد. بنابراین، سازمان جهانی کاملاً آماده است که در چنین مواردی مداخله کرده و درگیری جاری را به توافقی - اگر نه راه‌حل - برساند. این گرایش به مداخله، با تجارب گذشته تقویت می‌شود: یک یا چند طرف درگیر خواستار مداخله سازمان جهانی میشوند، سازمان پاسخ مثبت میدهد، و یک نمونه مداخله برای صلح در چهارچوب درگیری پیوسته پدیدار می‌گردد.

مداخله افزون‌تر لزوماً همراه با اثربخشی بیشتر نیست. «درگیری پیوسته» بر مسئله‌های اساسی، که ارزش‌های مهمی را درگرو دارند متمرکز است. بحران‌ها را ممکن است از لحاظ دامنه عملکرد و پی‌آمدها محدود ساخت، لکن تا زمانیکه علل پایه‌ای آنها پابرجاست از میان نخواهند رفت. سازمان جهانی احتمالاً کمتر از ابرقدرت‌ها در کاهش بحران‌ها مؤثر است. زیرا توانائی مجبور ساختن طرفهای درگیر را ندارد.

بهرروی، مزایای روند عادی سازی و درجه بالاتری از علاقمندی سازمان جهانی، می‌تواند میزان اثربخشی در محدوده درگیری پیوسته را افزایش دهد. آخرین بعد الگوی «درگیری - بحران» مربوط به نتیجه آن، چه از لحاظ شکل ظاهری و چه از حیث محتواست. گفته میشود که بحران‌ها در چهارچوب درگیری پیوسته (در مقایسه با بحران‌های مربوط به درگیری ناپیوسته) به نتایجی با قطعیت کمتر مانند بن‌بست یا سازش (فرض ۸) و توافق‌های کمتر رسمی (فرض ۹) می‌انجامند.

بحران‌ها در چهارچوب درگیری‌های پیوسته مراحل از یک اختلاف مداوم با مسائل چندگانه می‌باشند. هرگونه ارزشی که در یک بحران معین درخطر باشد، طرف‌های درگیر تمایلی به شناسائی نتیجه آن به صورت قطعی ندارند. گذشته از نتیجه، کشمکش بر سر دیگر ارزش‌ها همچنان بجا خواهد ماند. نتیجه‌های غیرقطعی نمایانگر یک اختلاف حل نشده است. در برابر، بحران‌هایی که برون از چهارچوب درگیری پیوسته رخ میدهند، نقاط آغاز و پایان مستقل‌تری دارند. اینگونه بحران‌ها کمتر از بحران‌های درگیری پیوسته تهدید کننده بوده و از پیشینه یک کشمکش پیوسته تأثیرنپذیرفته‌اند. بنابراین نتیجه چنین بحران‌هایی روشن‌تر بوده و به دیگر بحران‌ها و پی‌آمد آنها بستگی و پیوندی ندارد. در چنین زمینه‌ای پیروزی یا شکست به سادگی باز شناخته میشود.

در باره چگونگی نتیجه، از آنجا که بحران‌های درگیری پیوسته توسط طرفهای ذریع مرتبطی موقتی به شمار می‌آیند، پایان آن‌ها هم تنها به معنی کاهش شدت تهدید و دشمنی خواهد بود. توافق برای پایان بحران نیز در حقیقت پذیرش امری است توسط طرف‌های درگیر در یک مقطع زمانی مشخص، و هنگامیکه علت و مایه ویژه بحران از میان برداشته شود چنین توافقی پدیدمی‌آید - ولی کشمکش ادامه می‌یابد. بنابراین، احتمال بسیار دارد که پایان بحران بر پایه تفاهمی ضمنی یا یک پذیرش غیررسمی دوجانبه صورت گیرد که طی آن تهدید ویژه‌ای که متوجه یکی یا هر دو طرف درگیر بوده است از میان برداشته شود. برعکس، بحرانی که برون از درگیری پیوسته است بیشتر به یک توافق رسمی و با اشاره کمتر به اختلاف‌های باقیمانده میان بازیگران ختم می‌شود.

این بحران میتواند از سوی دست اندرکاران بعنوان انحرافی از روابط عادی مبتنی همکاری یا کنش و واکنش متقابل و ستیزآمیز در سطح پایین تلقی شود.

کارآوری

برای نیم سده، از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۷۹، «طرح رفتار در بحران بین‌المللی» پنجاه و پنج بحران بین‌المللی در خاورمیانه را که ۱۱۴ کشور دست اندرکاران بوده‌اند (مانند بحران سیاست خارجی یک کشور، برپایه تعریفی که در بالا ارائه شده) در بر می‌گیرد. شش بحران بین‌المللی پیش از پایان جنگ دوم جهانی رخ داده که با بحران عربستان سعودی - یمن در ۳۴-۱۹۳۳ آغاز می‌شود. از ۴۹ مورد بحران از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ (از بحران قارمن - اردهان تا گروگان‌گیری در ایران)، ۲۲ مورد آن مربوط به درگیری پیوسته اعراب و اسرائیل بوده و ۲۷ مورد در گروه دیگر بحران‌های خاورمیانه جای دارند (جدول ۱). بیست و دو بحران مربوط به اعراب و اسرائیل در گروه الف جدول ۱ جای داده شده، درحالی که گروه ب مربوط به دیگر نقاط خاورمیانه می‌باشد. شش مورد مربوط به درگیری پیوسته یمن بوده، و بنابراین از آزمایش فرض‌های مربوط به نمونه «درگیری - بحران» پیوسته جدا شده‌اند. بهر روی شمار بحران‌های خاورمیانه پس از جنگ دوم جهانی در برابر دیگر بحران‌ها به ترتیب ۴۹ و ۱۶۰ می‌باشد - رویهمرفته اسناد موجود در باره روند بحران‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۷۹ میلادی یکصد و هفتاد و هشت بحران بین‌المللی پدید آمده است (که ۶۲۷ کشور در آنها درگیر بوده‌اند).

بحران‌های یمن در جدول ۱ در گروه «ج» نمایان شده است. گروه‌های «پ» و «ت» و «ث» جدول به هنگام بحث در باره نمودار ۲ روشن خواهد شد.

هشت الگوی آتش‌افروزی برای تشکیل سه گروه زیر ترکیب شده است: (۱) اقدام خشن، (۲) اقدام خشن نامستقیم، (۳) اقدام غیرخشن، شامل چالش تبلیغاتی یا عملی در سطح داخلی در برابر رژیم یا برگزیدگان، چالش خارجی، اقدام اقتصادی، اقدام سیاسی، و اقدام تبلیغاتی. این گردآوری به منظور تعیین بود یا نبود خشونت و نیز درجه آن صورت گرفته است، که در هر یک از گروه‌ها از دیدگاه کیفی متفاوت می‌باشد.

یک طبقه‌بندی دوگانه برای شش نمونه از ارزش‌های مورد تهدید به کاررفته است: (۱) تهدید علیه موجودیت یا متضمن آسیب شدید، و (۲) اقدام سیاسی، سرزمینی، نفوذ و تهدید اندک.

«فن مدیریت بحران» بر اساس سه معیار مشخص می‌شود: (۱) خشونت، (۲) اقدامات چندگانه منجمله اعمال خشونت، و (۳) روش‌های مسالمت‌آمیز، مرکب از اقدام نظامی غیرخشن، فشارهای غیرنظامی، میانجیگری، و گفتگو. چنین برداشت می‌شود که اقدام‌های خشونت‌آمیز بیش از تاکتیک‌های گوناگون دیگر مورد تأکید بوده و کاربرد دارد.

«شدت خشونت»، خود یک متغیر است که دارای دو جنبه می‌باشد: در سطح بالا - مانند جنگ تمام‌عیار و برخوردهای جدی، و (۲) در سطح پایین - نظیر برخوردهای کوچک و غیرخشونت‌آمیز.

«اقدام ابرقدرت‌ها» (آمریکا و شوروی)، نیز طبقه‌بندی مشابهی دارد: (۱) هیچ یا اقدام سیاسی اندک، و (۲) نهانی، غیرنظامی، یا اقدام مستقیم نظامی، اقدام نظامی، معیاری شناخته شده می‌باشد. «کارائی ابرقدرت‌ها» (آمریکا و شوروی) نیز در دو گروه دسته‌بندی می‌شود:

(۱) مهمترین مایه برای کاهش بحران و (۲) غیرفعال، شرکت حاشیه‌ای در کاهش یا افزایش بحران. «کارائی و دخالت سازمان جهانی» هم‌متغیری است که دو حالت دارد: (۱) عدم دخالت، و (۲) دخالت، که در این صورت به دو گونه تقسیم می‌شود: (۱) بسیار مهم، برای کاهش بحران، و (۲) ناکارا و حاشیه‌ای. «چگونگی نتیجه» دارای دو جنبه می‌باشد: (۱) مبهم - مانند سازش یا بن‌بست، و (۲) قطعی - پیروزی یا شکست. شکل ظاهری نتیجه به دست آمده هم به سه گونه است: (۱) موافقتنامه رسمی یا نیمه رسمی، (۲) پذیرش ضمنی، و (۳) پایان (بحران) از راه اقدام یکجانبه یا بدون توافق.

تحلیل گری ترکیبی

گرچه پایه آشکار در این پژوهش دسته‌ای از بحران‌های بین‌المللی در یک منطقه ویژه می‌باشد لکن آرمان نهانی، آزمایش این فرض‌ها در سطح جهانی خواهد بود. در این زمینه، تحلیل گری ترکیبی در پنج مرحله انجام خواهد شد که پادسته‌هایی از بحران‌های مربوط به درگیری پیوسته و ناپیوسته در خاورمیانه آغاز و با مقایسه موارد درگیری پیوسته در خاورمیانه با دیگر بحران‌های بین‌المللی که در چهارچوب درگیری‌های پیوسته در نظام جهانی جای دارند پایان می‌گیرد.

درگیری پیوسته اعراب و اسرائیل در برابر دیگر بحران‌های مربوط به درگیری ناپیوسته در خاورمیانه

شواهد موجود در باره بحران‌های بین‌المللی خاورمیانه، فرض ۱ را به خوبی تأیید میکند. عنصر خشونت در اکثر (۵/۵۴٪) موارد از بیست و دو بحرانی که در چهارچوب درگیری پیوسته اعراب و اسرائیل پیش آمده است دیده می‌شود، در حالیکه ۲۳/۸٪ از بیست و یک مورد درگیری ناپیوسته در خاورمیانه از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ واجد این عنصر بوده‌اند (برای مثال، در چهارچوب درگیری‌های پیوسته، تجاوز اسرائیل به شبه جزیره سینا در ۱۹۵۶ بحران ابراه سوئز را دامن زد و در دسته درگیری‌های ناپیوسته، رخنه نیروهای عراقی به داخل کویت در ۱۹۷۳ به منظور الحاق بخشی از سرزمین مورد اختلاف در طول ۹۹ میل مرز مشترک، بحرانی را برای کویت پدید آورد). اگر برخورد‌های نظامی ملایم را نیز به شمار آوریم، اختلاف چشمگیرتر خواهد بود: ۷/۷۲٪ از بحران‌های مربوط به اعراب و اسرائیل با اقدام نظامی آغاز شده است در حالیکه این نسبت در ارتباط با دیگر بحران‌های خاورمیانه ۳/۳۳٪ بوده است.

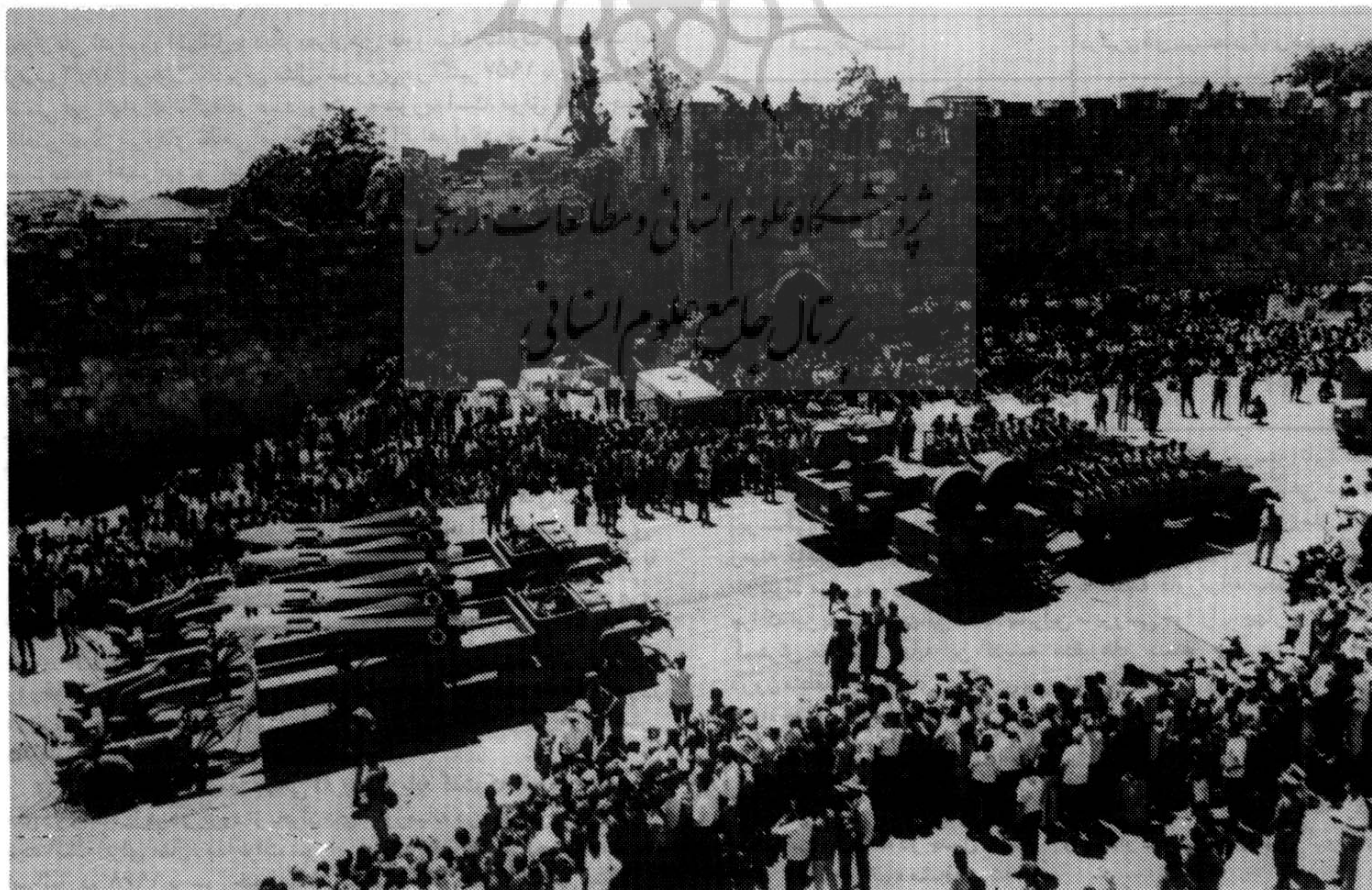
از بعد «ارزش» در الگوی درگیری-بحران نیز شواهد موجود مؤید فرض ۲ می‌باشد. در بحران‌های مربوط به اعراب و اسرائیل و همچنین سایر بحران‌های خاور میانه تفاوت چندانی میان شماره یا نسبت مواردی که در آن موجودیت (کشور) بعنوان یک «ارزش» مورد تهدید قرار گرفته باشد دیده نمی‌شود و این نسبت به ترتیب ۹/۱٪ و ۹/۵٪ می‌باشد (برای مثال در چهارچوب درگیری پیوسته اعراب و اسرائیل، رهبران اسرائیل اقدامات مصر را در نیمه دوم ماه مه ۱۹۶۷ - بستن تنگه تیران و تمرکز نیرو در شبه جزیره سینا را تهدیدی علیه موجودیت کشور خود تلقی کردند، و خارج از محدوده درگیری پیوسته اعراب و اسرائیل نیز هنگامیکه عراق ادعای ارضی خود را در ژوئن ۱۹۶۱ یعنی یک هفته پس از استقلال کویت مطرح کرد، دولت کویت این امر را اقدامی علیه موجودیت خود به شمار آورد). تفاوت میان درگیری‌های پیوسته و ناپیوسته در خاور میانه از لحاظ تهدیدی که مایه آسیب بی‌اندازه میشود، خیره‌کننده است: ۹ مورد یا ۹/۴۰٪ کل بحران‌ها مربوط به درگیری پیوسته اعراب و اسرائیل بوده، و چنین چیزی در دیگر نقاط خاور میانه دیده نشده است (برای مثال، احساس تهدید نسبت به ذخیره حیاتی آب در «بحران آب‌های اردن» در سال‌های ۶۴-۱۹۶۳ به دنبال تصمیم سران عرب در ژانویه ۱۹۶۴ برای منحرف کردن سه رود فرعی که به رود اردن می‌ریزد و جلوگیری از ادامه طرح ملی آب رسانی اسرائیل).

شواهد مربوطه چه چیزی را در باره مدیریت بحران ثابت می‌کند؟ بطور کلی، تفاوت‌ها در مورد هر سه متغیر مربوط به خشونت در خور توجه می‌باشد. خشونت بعنوان مهمترین عنصر در درگیری اعراب و اسرائیل بسیار نمایان‌تر از سایر درگیری‌ها است (۹/۴۰٪ به ۵/۹٪) و حتی هنگامیکه طبقه بندی مختلط «چند گانه، شامل خشونت» نیز بررسی شود، بحران‌های اعراب و اسرائیل عنصر خشونت را تقریباً به میزان دو برابر نشان میدهد (۱/۵۹٪ به ۳/۳۳٪). یک نمونه در این زمینه، در خواست مصر از انگلیس در دسامبر ۱۹۴۸ برای تلاش در جهت تصویب قطعنامه شورای امنیت در مورد عقب نشینی نیروهای اسرائیلی از شبه جزیره سینا بود که همزمان با استفاده از ارتش مصر در آن نقطه (بعنوان فن مدیریت بحران چند گانه، شامل خشونت) بهنگام بروز بحران از ۲۵ دسامبر ۱۹۴۸ تا ۱۰ ژانویه ۱۹۴۹ صورت گرفت. یک مثال در رابطه با درگیری‌های ناپیوسته، روی آوردن لبنان به دیپلماسی - شکایت به جامعه عرب و سازمان ملل متحد علیه دخالت‌های روز افزون جمهوری متحده عرب در امور داخلی آن کشور و درخواست کمک از آمریکا - همراه با توسل به خشونت برای رویارویی با ناآرامی‌های داخلی در ۱۹۵۸ می‌باشد.

در بحران‌های اعراب و اسرائیل، میزان توسل به جنگ تمام عیار بسیار بیشتر از سایر بحران‌هاست: به نسبت ۳۱/۸٪ به ۴/۸٪ (برای مثال جنگ تمام عیار اسرائیل، مصر، اردن و سوریه در جریان بحران ۱۹۶۷، و در گروه درگیری‌های ناپیوسته در خاور میانه، دست زدن سوریه و اردن به جنگ برای رویارویی با بحران سپتامبر سیاه در ۱۹۷۰).

نتیجه گیری از بعد خشونت، اشتباه ناپذیر است: بحران‌هایی که در چهارچوب درگیری پیوسته اعراب و اسرائیل رخ داده‌اند، در مقایسه با دیگر بحران‌های مربوط به درگیری ناپیوسته در خاور میانه با خشونت بسیار بیشتری (چه از جهت شدت، و چه از لحاظ نقش مرکزی خشونت در مدیریت بحران) همراه بوده‌اند.

شواهد موجود در باره کوشش ابر قدرت آمریکا «قویاً فرض ۴ را تأیید میکند. دخالت‌های سیاسی آمریکا در بحران‌های اعراب و اسرائیل تقریباً سه برابر مداخلات این کشور در دیگر بحران‌های خاور میانه بوده است (۳/۷۷٪ به ۶/۲۸٪). فزون بر این، ایالات متحده تنها در یکی از بحران‌های اعراب و اسرائیل بصورت نیمه نظامی درگیر شده است (۵/۴٪)، در حالیکه در سایر نقاط خاور میانه به ۹ مورد دخالت این کشور (۸/۴۲٪) بر می‌خوریم که دو مورد آن صورت اقدام مستقیم نظامی و هفت مورد دیگر جنبه نیمه نظامی



داشته است (برای مثال، فشار آمریکا بر اسرائیل در برابر تهدید شوروی در بحران جنگ شش روزه، و در چهار چوب درگیری ناپیوسته، وارد ساختن فشار فراوان بر اتحاد شوروی برای وادار ساختن آن کشور به فرا خواندن نیروهای خود از ایران طی سالهای ۱۹۴۵-۴۶). در باره درگیری شوروی باید گفت که میزان مداخلات آن کشور در هر دو دسته از بحرانها تقریباً یکسان بوده است: ۲۷/۴٪ مورد اقدام نظامی در بحرانهای اعراب و اسرائیل و ۳۳/۴٪ مورد اقدام نظامی در دیگر نقاط خاور میانه (برای مثال، دخالت مستقیم شوروی در پشتیبانی - هوایی - از مصر در جنگ فرسایشی ۱۹۷۰، و در چهار چوب درگیری ناپیوسته، تمرکز نیروهای شوروی در مرز ترکیه طی سالهای ۱۹۴۵/۴۶ در بحران قارس - اردهان). فعالیت آمریکا از لحاظ سیاسی و نیز از جهت دخالت‌های مکرر چه در بحرانهای اعراب و اسرائیل و چه بحرانهای دیگر نقاط خاور میانه بیش از اتحاد شوروی بوده است ولی در صحنه نظامی به پای آن کشور نمی‌رسد.

در باره فرض ۵، اطلاعات موجود در هم میباشد. آمریکا بعنوان «مهمترین عامل» یا «یکی از عوامل مهم» تخفیف تشنج در بحرانهای اعراب و اسرائیل و دیگر بحرانهای خاور میانه نقشی تقریباً یکسان ایفا کرده است (به ترتیب ۳۱/۸٪ و ۳۸/۱٪). برای مثال، گسیل تفنگداران دریایی آمریکا به بیروت در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ نقش مهمی در کاهش ناآرامی‌های لبنان - عراق بازی کرد. در زمینه درگیری پیوسته اعراب و اسرائیل، فشار آمریکا بر اسرائیل در نوامبر ۱۹۵۶ برای عقب نشینی نیروهای اسرائیلی از شبه جزیره سینا سهم مهمی در کاهش بحران ابراه سونز داشت. شوروی رویه «مفروضه» کم‌تر از آمریکا مؤثر بوده و نقش آن کشور نیز بعنوان «مهمترین» یا «یکی از عوامل مهم» کاهش تشنج در

● ابرقدرت‌ها در راستای تضمین موقعیت خود، منافع مشخصی در ثبات نظام بین‌المللی دارند و از اینرو ترجیح می‌دهند که برای جلوگیری از تشدید درگیری‌های بی‌ثبات کننده دست بکار شده و در صورت امکان از راههای سیاسی، شدت، دامنه و مدت خشونت را محدود سازند.

بحرانهای اعراب و اسرائیل و دیگر بحرانهای خاور میانه متفاوت بوده است (به ترتیب ۱۸/۱٪ و ۴/۸٪). برای مثال، شوروی در اکتبر ۱۹۵۷ با پس گرفتن ضمنی این اتهام که ترکیه در صدد یورش به سوریه است، موفق شد موجبات کاهش تمرکز نیروهای نظامی آمریکا - ترکیه را فراهم آورد. در زمینه درگیری پیوسته اعراب و اسرائیل، شوروی در ۵ نوامبر ۱۹۵۶ تهدید کرد چنانچه انگلیس و فرانسه و اسرائیل عملیات نظامی خود را علیه مصر متوقف نکنند و نیروهای خود را که برای «آرام سازی» بحران سینا - سونز گسیل داشته بودند فرا نخوانند، به قوه قهریه متوسل خواهد شد. شواهدی که در زمینه دخالت سازمان جهانی در دست است، فرض ۶ را تایید میکند. سازمان ملل متحد در چهار پنجم (۸۰/۲٪) از بحرانهای اعراب و اسرائیل، و تنها در ۳۳/۴٪ از دیگر بحرانهای خاور میانه درگیری داشته است (برای مثال، سازمان ملل متحد در بحران «راتم» در ۱۹۶۰ که طی آن مصر سربازان خود را به شبه جزیره سینا و اسرائیل نیروهایش را به «نگو» گسیل داشتند درگیر نبود، و در دسته درگیریهای ناپیوسته، سازمان ملل در بحران پیمان بغداد ۱۹۵۵ فعالیت نداشت). فزون بر این، کوشش‌های سطح بالا و میانه سازمان ملل (مانند درخواست اعضاء برای اقدام، نگو، داور، نظارت و بازرینی، و اعزام نیروهای نظامی اضطراری) بیشتر در رابطه با بحرانهای اعراب و اسرائیل بکار رفته است تا دیگر بحرانها (۶۳/۶٪) در برابر ۲۸/۶٪. اعزام نیروهای نظامی ملل متحد (UNEF - 1) در بحران ۵۷ - ۱۹۵۶ سینا - سونز به نمایش گذاشته شد. گذشته از این در زمینه درگیریهای ناپیوسته، درخواست شورای امنیت در مارس ۱۹۴۶ برای توافق میان مسکو و تهران درباره خروج نیروهای شوروی از ایران در بحران آذربایجان، گویای کوشش سازمان جهانی میباشد.

درباره اثربخشی سازمان جهانی (فرض ۷) باید گفت که اقدامات سازمان ملل در رابطه با هر دو گروه از بحرانهای خاور میانه در اکثر موارد غیر مؤثر بوده است (برای مثال، مذاکرات شورای امنیت برای کاهش بحران اعراب و اسرائیل در ۱۹۶۸ بر سر رخنه اعضای سازمان آزادیبخش فلسطین به درون

اسرائیل از راه اردن، و هجوم تلافی جویانه اسرائیل به دهکده «کرامه» به جانی نرسید. همچنین بحث‌های مجمع عمومی هیچگونه اثری بر بحران مرزی سوریه - ترکیه در ۱۹۵۷ نداشت). در حقیقت، اثربخشی سازمان ملل تنها در ۱۸/۶٪ از ۴۳ مورد بحران جهانی خاور میانه (غیر از جنگ یمن) از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ نمایان میباشد.

شواهد، انتظاراتی را که درباره محتوای نتیجه وجود دارد تایید میکند (فرض ۸). درصد بسیار بالایی از بحرانهای اعراب و اسرائیل به نتایج مبهم - بن بست و سازش - رسیده است (۵۹/۱٪) در حالیکه این نسبت به مورد سایر بحرانهای خاور میانه ۳۸/۱٪ میباشد (برای مثال، در چهار چوب درگیری پیوسته اعراب و اسرائیل، سازش میان مصر و اسرائیل که در بحران جنگ فرسایشی ۱۹۷۰ بر پایه موافقتنامه آتش بسی با میانجیگری وزیر خارجه آمریکا «راجرز» بدست آمد، و در گروه درگیریهای ناپیوسته، بن بست که میان عراق و سوریه در بحران سال ۱۹۷۶ ایجاد شد و موجب عقب نشینی نیروهای دو طرف از مرز و ادامه دخالت تدافعی گردید).

از سوی دیگر، بیش از نیمی از بحرانهای گروه درگیریهای ناپیوسته به نتیجه قطعی یعنی «پیروزی یا شکست» انجامیده است (مانند پیروزی برای اردن و شکست برای سوریه در بحران سپتامبر سیاه در ۱۹۷۰).

درباره شکل ظاهری نتیجه بدست آمده (فرض ۹)، ۲۷/۳٪ موافقت نامه رسمی یا نیمه رسمی در بحرانهای اعراب و اسرائیل دیده می‌شود که در مقایسه با بحرانهای دیگر خاور میانه (۴۲/۹٪) اندک است (موافقت نامه‌های جداگانه متارکه جنگ میان اسرائیل و چهار کشور عرب که در پایان بحران استقلال اسرائیل در ۱۹۴۸-۴۹ بسته شد، و در گروه درگیریهای ناپیوسته، موافقتنامه ایران و شوروی که در ۲۴ مارس ۱۹۴۶ اعلام و حاکی از فراخوانی نیروهای شوروی طی پنج تا شش هفته بود و به بحران آذربایجان پایان داد). برعکس، توافق‌های ضمنی در بحرانهای اعراب و اسرائیل به نسبت سایر بحرانها بیشتر دیده می‌شود (۲۲/۷٪ به ۹/۵٪).

هم اکنون میتوان یافته‌های خود را درباره پیوند میان بحرانهای بین‌المللی و درگیری پیوسته در خاور میانه خلاصه کرد.

(۱) بررسی ۴۳ بحران بین‌المللی خاور میانه از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ که ۹۷ دست اندرکار (بازیرگر) بحران را در بر می‌گیرد، صحت ۶ فرض از ۹ فرض را در هفت زمینه از بحران در محدوده درگیریهای پیوسته ثابت میکند و دو فرض دیگر نیز تا اندازه‌ای تایید می‌شود:

فرض‌ها	درگیری‌های پیوسته	درگیری‌های ناپیوسته
آغاز درگیری: خشونت مستقیم	۵۴/۵٪	۲۳/۸٪
ارزش: تهدید موجودیت، آسیب فراوان	۵۰/۰٪	۹/۵٪
رفتار: خشونت بعنوان نخستین فن مدیریت بحران.	۴۰/۹٪	۹/۵٪
خشونت شدید	۳۱/۸٪	۴/۸٪
خشونت پیشگیرانه یا فن مهم مدیریت بحران	۵۹/۱٪	۲۸/۵٪
فعالیت ابرقدرت (آمریکا): سیاسی	۷۷/۳٪	۲۸/۶٪
اثربخشی ابرقدرت (شوروی):	۱۸/۱٪	۴/۸٪
دخالت سازمان جهانی: اقدام و کوشش فراوان	۳۶/۶٪	۲۸/۶٪
نتیجه: (محتوی) مبهم	۵۹/۱٪	۳۸/۱٪
(شکل ظاهری) موافقتنامه رسمی یا نیمه رسمی	۲۷/۳٪	۴۲/۹٪

(۲) سه انتظار درباره بحران (در درون و بیرون درگیری پیوسته) تایید نشده است - فعالیت شوروی، اثربخشی آمریکا و سازمان جهانی. آگاهی درباره پیوستگی، پیش بینی فعالیت شوروی یا اثربخشی آمریکا یا سازمان ملل را در زمینه کاهش بحرانها در خاور میانه تسهیل نمیکند.

پیوند میان بحران و درگیری پیوسته به منطقه خاور میانه محدود نمیشود چرا که این پدیده‌ای جهانی است. بنابراین ما بررسی خود را به چهار زمینه دیگر گسترش میدهیم. بر پایه این اندیشه، متغیرهای مستقل برای این زمینه‌ها - درون منطقه‌ای، محتوی، درگیری پیوسته / ناپیوسته، و پیوستگی - را میتوان از راه جدول ۱ که ۴۹ بحران بین‌المللی در خاور میانه را از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ به نمایش گذاشته است تشریح کرد.

در آن جدول در نخستین مرحله تحلیل گری، دو دسته بحران یعنی بحرانهای مربوط به اعراب و اسرائیل و سایر بحرانهای منطقه، بکار رفته است. این دو دسته در جدول شماره ۱ و نمودار ۲ به ترتیب بعنوان گروههای فرعی «الف» و «ب» مشخص شده‌اند.

● «درگیری پیوسته» عبارت از کنش ها و واکنش های دشمنانه‌ای است که برای مدت زمانی دراز ادامه می‌یابد، با برخورد های نظامی گاهگاه که دامنه و شدت آنها در نوسان است همراه می‌باشد، و ضمناً دارای نقطه پایان مشخصی نیست.

ت (D)	ج (F)	د (I)
	الف (A)	ب (B)
	ث (E)	پ (C)

نمودار ۲:
درگیری بین‌المللی،
بحران،
و درگیری پیوسته

«پیوستگی» استوارند قاعدتاً نمی‌بایست در مقایسه مناطق با یکدیگر پدیدار شوند. به عبارت دیگر این فرض اعلام میدارد که نباید میان بحران‌های بین‌المللی که در مناطق مختلف جهان رخ میدهد تفاوتی باشد. شواهدی از جدول ۲ قویاً نشان میدهد که بحران‌های خاورمیانه بعنوان يك گروه، در حقیقت شبیه بحران در دیگر نقاط دنیا هستند؛ در همه ابعاد بحران نسبت تفاوت مناطق از ۹٪ بیشتر نیست.

بحران‌های اعراب و اسرائیل در برابر بحران‌ها در دیگر مناطق جهان

قیاس در باره محتوای بحران‌ها تا اندازه زیادی پیچیده است. هنگامیکه بحران‌های اعراب و اسرائیل با بحران‌های جهانی خارج از منطقه خاورمیانه مقایسه میشوند انتظار اینست که از حیث دوام و پیوستگی متفاوت باشند. بهر روی شمار درخور توجهی از بحران‌های برون از منطقه خاورمیانه نیز در چهارچوب درگیری‌های پیوسته رخ داده‌اند. با اینهمه مقایسه این دو دسته از بحران‌ها کار چندان ساده‌ای نیست. درگیری‌های پیوسته برون از منطقه خاورمیانه ممکنست سروصدای کمتری به پا کرده و بنابراین توجه چندانی را بخود جلب ننموده باشند.

فرضیات مربوط به پیوستگی (درگیری) را میتوان به آزمایش گذاشت، ولی نباید انتظار داشت که تفاوت‌های فراوانی میان بحران‌های اعراب و اسرائیل و بحران‌های دیگر مناطق جهان پدیدار شود.

همانگونه که جدول ۲ نشان میدهد، سه پیوند و رابطه قابل توجه در این زمینه وجود دارد: ۱- تهدید ارزش‌ها در بحران‌های اعراب و اسرائیل نسبت به بحران‌های برون از منطقه خاورمیانه از شدت بیشتری برخوردار است. ۲- فعالیت‌های گذشته آمریکا در قبال بحران‌ها، و ۳- نقش گسترده سازمان جهانی در بحران‌های اعراب و اسرائیل تأییدی بر این امر میباشد.

بحران‌های اعراب و اسرائیل در برابر بحران‌های برون از درگیری‌های پیوسته

انتظار میرود که در اینجا تفاوت‌های بیشتری میان دو دسته بحران‌های فوق‌الذکر وجود داشته باشد. از آنجا که بحران‌های برون از درگیری‌های پیوسته بطور کلی مورد قیاس قرار می‌گیرند، طبیعی است که بحران‌های اعراب و اسرائیل (همانگونه که از بحران‌های مربوط به درگیری‌های پیوسته در خاورمیانه متمایزند) مشخص‌تر و بارزتر جلوه کنند.

هرسه تفاوتی که در مرحله ۳ نمایان شده، در اینجا مورد تأیید قرار گرفته و حتی اختلاف‌های فزون‌تری هم به چشم می‌خورد. الگوی مربوط به تهدید ارزش، فعالیت آمریکا، و دخالت سازمان جهانی همچنان درست میباشد. پیوندهای متعدد دیگری نیز تا اندازه‌ای تأیید میشوند: آتش افروزی، فن مدیریت بحران، شدت خشونت، اثر بخشی شوری، محتوی و شکل ظاهری نتیجه. این دست آورد، الگوی درگیری بحران پیوسته را بیشتر تأیید می‌کند.

بحران‌های اعراب و اسرائیل در برابر دیگر بحران‌های مربوط به درگیری پیوسته

اگر الگو معتبر شمرده شود، بر پایه آن ایندو دسته بحران‌های نایبستی از ابعاد گوناگون با هم تفاوت داشته باشند. چنین فرض می‌شود که بحران‌هایی که در چهارچوب درگیری پیوسته بروز می‌کنند در مناطق مختلف مشابه هم هستند. به عبارت دیگر، بحران‌های اعراب و اسرائیل نمی‌بایست با سایر بحران‌ها در چهارچوب درگیری‌های پیوسته تفاوت داشته باشند.

البته انحراف‌های اندکی (جدول ۲) در الگوی مشابهت به چشم می‌خورد. بحران‌های اعراب و اسرائیل در مقایسه با دیگر درگیری‌های پیوسته میزان کمتری از تلاش نظامی ایالات متحده را نمایان می‌سازند. تهدید ارزش‌ها و دخالت سازمان جهانی نیز تا اندازه‌ای در محدوده بحران‌های اعراب و اسرائیل بیشتر است.

د = درگیری بین‌المللی
الف = بحران‌های اعراب و اسرائیل
ب = بحران‌های مربوط به درگیری‌های ناپیوسته در خاورمیانه
پ = بحران‌های غیر خاورمیانه‌ای برون از درگیری‌های پیوسته
ت = درگیری‌های پیوسته
ث = بحران‌های مربوط به درگیری‌های پیوسته غیر خاورمیانه‌ای
ج = دسته جنگ‌های یمن

در جدول شماره ۱ بحران‌های خاورمیانه بطور کلی در بخش‌های «الف»، «ب»، «ج» و «د» و دیگر بحران‌های بین‌المللی در نیم سده ۱۹۷۹-۱۹۲۹ بعنوان بحران‌های غیر خاورمیانه‌ای در بخش‌های «پ» و «ث» نشان داده شده‌اند. بنابراین در مرحله دوم این تحلیل گری، خاورمیانه بعنوان يك منطقه («الف»، «ب»، «ج») با دیگر نقاط جهان («پ» و «ث») که به ترتیب شامل بحران‌های مربوط به درگیری‌های ناپیوسته و پیوسته است) مقایسه می‌شود.

در مرحله ۳، متغیر «محتوی» بحران‌های اعراب و اسرائیل را از بحران‌هایی که خارج از منطقه خاورمیانه رخ داده‌اند مشخص می‌سازد (یعنی الف در برابر پ و ث). در مرحله ۴، «درگیری پیوسته / ناپیوسته» يك متغیر مستقل میباشد که بحران‌های اعراب و اسرائیل (دسته الف) را از بحران‌های مربوط به درگیری‌های ناپیوسته (دسته پ) که خارج از منطقه روی داده‌اند متمایز می‌کند. در مرحله ۵، متغیر مستقل «پیوستگی» دارای دو گروه میباشد: بحران‌های اعراب و اسرائیل (زیر دسته الف) و همه بحران‌های دیگر که در چهارچوب درگیری‌های پیوسته قرار دارند (زیر دسته ث) میباشد. بسیار کوتاه بینانه خواهد بود اگر این تحلیل‌ها را تنها به بحران‌های خاورمیانه محدود کنیم زیرا:

نخست، از دیدگاه منطقی ممکن نخواهد بود که برای نتیجه‌گیری در باره بحران‌ها در دیگر مناطق و نیز در سیستم جهانی صرفاً از یافته‌های خود در مورد بحران‌های خاورمیانه بهره‌گیریم. به سخنی دیگر، يك آزمون معتبر از الگوی «درگیری - بحران پیوسته» مستلزم تحلیل گری، گسترده و فراتر از بررسی پیرامون يك منطقه خاص میباشد. این منظور با مرحله‌های دوم، سوم و چهارم تحلیل گری برآورده میشود. حتی اگر الگو معتبر باشد، این امر برای تشخیص تفاوت‌های میان دسته‌های «الف» و «ب» کافی خواهد بود.

موارد عدم تشابه نیز زمانی خودنمایی میکند که بحران‌های اعراب و اسرائیل با بحران‌های دیگر مناطق مقایسه شود (مرحله ۳). البته گمان نمی‌رود که مرحله ۲ تفاوت‌های مهمی را پدیدار کند زیرا که هر گروه بطور کلی مشتمل بر بحران‌های درون و برون از درگیری‌های پیوسته است.

دلیل دوم برای گسترش تحلیل گری آن است که تفاوت بحران‌های اعراب و اسرائیل و بحران‌هایی که خارج از درگیری‌های پیوسته رخ میدهند، بخودی خود نشان میدهد که «پیوستگی درگیری» مهمترین عامل تشریح‌کننده این ناهمگونی است. در مرحله ۵، بحران‌های مربوط به درگیری‌های پیوسته خارج از منطقه خاورمیانه با بحران‌های اعراب و اسرائیل مقایسه خواهد شد.

بحران‌های خاورمیانه در برابر دیگر مناطق جهان

تفاوت‌های مفروض میان بحران‌های اعراب و اسرائیل و دیگر بحران‌های خاورمیانه بر پایه اندیشه «درگیری پیوسته» استوار میباشد. اگر درگیری پیوسته مایه‌ای برای تشخیص بحران‌های اعراب و اسرائیل از دیگر بحران‌هاست، پس خاورمیانه بعنوان يك منطقه، نایبستی از لحاظ ابعاد مورد بررسی تفاوتی با دیگر مناطق بحرانی جهان داشته باشد. این از آن جهت است که برخی از بحران‌های خاورمیانه (یعنی بحران‌های اعراب و اسرائیل و یمن) در چهارچوب درگیری پیوسته رخ داده‌اند در حالیکه پاره‌ای دیگر از بحران‌های این منطقه چنین نبوده‌اند و این امر در باره دیگر مناطق جهان نیز صدق می‌کند. بنابراین، تفاوت‌هایی که بر پایه

جدول ۱
برگزیده صورت بحران های بین المللی ۷۹-۱۹۴۵، همراه با دست اندرکاران و مدت زمان آنها

الف	ب	پ	ت	ث	ج	دست اندرکاران بحران	مدت زمان بحران ^(۴)
	قارس- اردهان					ترکیه	از ۱۹۴۵/۶/۷ تا ۱۹۴۶/۴/۵
	آذربایجان					ایران، انگلیس، آمریکا، شوروی	از ۱۹۴۵/۸/۲۳ تا ۱۹۴۶/۵/۹
			شرق- غرب				۱۹۴۵
				شرق- غرب			از ۱۹۴۷/۷/۴ تا ۱۹۴۷/۷/۱۰
				شرق- غرب		شوروی، چکسلواکی	از ۱۹۴۷/۹/۲۶ تا ۱۹۴۷/۷/۲۸
		دومینکن / کوبا			طرح مارشال	جمهوری دومینکن	از ۱۹۴۷/۹/۲۶ تا ۱۹۴۷/۷/۲۸
		تنگه های ترکیه				ترکیه، آمریکا	از ۲۶/۱۰/۲۶ تا ۲۶/۸/۷
							۱۹۴۷
							۱۹۴۷
							از ۴۸/۲/۲۴ تا ۴۷/۸/۱۷
						هند، پاکستان	از ۴۷/۱۲/۱۷ تا ۴۷/۱۱/۲۹
						مصر، عراق، لبنان، سوریه	از ۴۹/۷/۲۰ تا ۴۸/۵/۱۵
						عراق، مصر، لبنان، اردن، اسرائیل، سوریه	
						مصر، انگلیس، اسرائیل	از ۴۹/۱۱/۱۰ تا ۴۸/۱۲/۲۵
						سوریه، اسرائیل	از ۱۹۵۱/۵/۱۴ تا ۵۱/۳/۱۵
						سوریه، اسرائیل	از ۱۹۵۳/۱۰/۱۴ تا ۱۹۵۳/۱۰/۱۴
						مصر	از ۱۹۵۵/۲/۲۴ تا ۵۵ اکتبر ۱۹۵۵
	بیمان بغداد					مصر، اسرائیل	از ۵۶/۶/۲۳ تا ۵۵/۲/۲۸
						اردن- اسرائیل	از ۱۹۵۶/۹/۱۳ تا ۵۶ اکتبر ۱۹۵۶
						شوروی، مصر، فرانسه، انگلیس، آمریکا، اسرائیل	از ۵۷/۳/۱۲ تا ۵۶/۱۰/۲۹
						اردن	از ۵۷/۵/۳ تا ۵۷/۴/۴
						ترکیه، آمریکا، سوریه	از ۵۷/۱۰/۲۹ تا ۵۷/۸/۱۸
						اسپانیا	۱۹۵۷/۱۱/۲۳
						عراق، اردن	از ۵۸/۲/۱۴ تا ۵۸/۲/۱
						لبنان، آمریکا، اردن، انگلیس	از ۵۸ اکتبر ۵۸/۵/۸ تا ۶۰/۱/۴
						عراق، ایران	از ۶۰/۳/۸ تا ۶۰/۲/۱۵
						مصر، اسرائیل	از ۶۱/۷/۱۳ تا ۶۱/۶/۲۵
						کویت، انگلیس	از ۶۱/۱۰/۵ تا ۶۱/۹/۲۸
						مصر	
						اردن، عربستان سعودی، مصر، یمن	از ۶۳/۴/۱۵ تا ۶۲/۹/۲۶
						اسرائیل	از ۶۳/۵/۴ تا ۶۳/۴/۲۱
						مصر، اردن، لبنان، سوریه، اسرائیل	از ۶۴/۵/۵ تا ۶۳/۱۲/۱۱
						پاناما، آمریکا	از ۶۴/۱/۱۲ تا ۶۴/۱/۹
						مصر، یمن، عربستان سعودی	از ۶۴/۱۱/۸ تا ۶۴/۹/۶
						مصر، یمن، عربستان سعودی	از ۶۵/۸/۲۵ تا ۶۴/۱۲/۳
						پاکستان، هند	از ۶۵/۶/۳۰ تا ۶۵/۴/۸
						عربستان سعودی، مصر، یمن	از ۶۷/۹/۲۶ تا ۶۶/۱۰/۱۴
						اسرائیل، اردن	از ۶۶/۱۱/۱۵ تا ۶۶/۱۱/۱۲
						اسرائیل، مصر، اردن، آمریکا، سوریه، شوروی	از ۶۷/۶/۱۱ تا ۶۷/۵/۱۵
						اسرائیل، اردن	از ۶۸/۳/۲۲ تا ۶۸/۳/۱۸
						اسرائیل	از ۶۸/۱۱/۷ تا ۶۸/۹/۷
						لبنان	از ۶۹/۷/۲۸ تا ۶۸/۱۲/۲۸
						اسرائیل	از ۶۹/۷/۲۸ تا ۶۹/۳/۸
						ایران، عراق	از ۶۹/۱/۳۰ تا ۶۹/۴/۱۵
						لبنان	از ۶۹/۱۱/۳ تا ۶۹/۱۰/۲۲
						مصر، شوروی، اسرائیل	از ۱۹۷۰/۸/۷ تا ۷۰/۱/۷
						سوریه، آمریکا، اسرائیل، اردن	از ۷۰/۹/۲۹ تا ۷۰/۹/۱۵
						یمن شمالی، یمن جنوبی	از ۷۲/۱۱/۲۸ تا ۷۲/۹/۲۶
						اسرائیل	از ۷۳/۲/۲۱ تا ۷۳/۲/۲۱
						کویت	از ۷۳/۶/۸ تا ۷۳/۳/۲۰
						اسرائیل	از ۷۳/۶/۸ تا ۷۳/۴/۱۰
						اسرائیل، سوریه، آمریکا، مصر، شوروی	از ۷۴/۵/۳۱ تا ۷۳/۱۰/۵
						عمان	از ۷۶/۳/۱۱ تا ۷۳/۱۱/۱۸
						سوریه	از ۷۶/۹/۳۰ تا ۷۶/۱/۱۸
						سوریه	از ۷۶/۶/۱۷ تا ۷۶/۶/۹
						اسرائیل	از ۷۶/۱۲/۱۳ تا ۷۶/۱۱/۲۱
						سوریه	از ۷۸/۶/۱۳ تا ۷۸/۲/۷
						لبنان	از ۷۸/۶/۱۳ تا ۷۸/۳/۱۴
						یمن شمالی، یمن جنوبی	از ۷۹/۳/۳۰ تا ۷۹/۲/۲۴
						ایران، آمریکا	از ۸۱/۱/۲۰ تا ۷۹/۱۱/۴

یادداشت: (۱) محدودیت جا، آوردن همه نمونه هایی را که در طبقه بندی «پ» تا «ج» قرار داشتند، ناممکن کرد. بهر روی، سه مثال از هر دسته در اینجا جای داده شده است.

بهروری، هنگامیکه ابعاد بحران بطور کلی مورد توجه قرار گیرد، این دو دسته از بحران‌ها تقریباً همسان میباشند.

اکنون میتوان برجسته‌ترین یافته‌ها در جدول ۲ را خلاصه کرد:

(۱) از جهت ابعاد بحران‌های خاورمیانه، درگیری پیوسته عامل تعیین کننده است.

(۲) از لحاظ منطقه‌ای تقریباً اختلافی میان خاورمیانه (بطور کلی) و دیگر مناطق جهان دیده نمی‌شود.

(۳) بحران‌های اعراب و اسرائیل از بسیاری جهات با بحران‌های خارج از منطقه خاورمیانه که در چهارچوب درگیری‌های پیوسته رخ نداده‌اند تفاوت دارند.

(۴) بحران‌های اعراب و اسرائیل کاملاً به بحران‌های مربوط به درگیری‌های پیوسته در دیگر مناطق جهان شبیه است.

(۵) رویهمرفته، نتایج بدست آمده فرض‌های اساسی و عمده‌ای را که مربوط به پنج زمینه تحلیل‌گری است تأیید میکند.

نتیجه

همانگونه که در آغاز گفته شد، دو موضوع انگیزه این بررسی بوده است. تردید در باره بی‌همتا بودن درگیری‌های خاورمیانه، و نگرانی از شدت گرفتن بحران‌ها در عصر اتم. در خصوص موضوع نخست شواهد و آگاهی‌های

موجود بیرامون بحران‌های بین‌المللی در مدت زمانی بیش از سه دهه پس از جنگ دوم جهانی، بارز بودن درگیری اعراب و اسرائیل را در منطقه خاورمیانه نمایان میسازد. ولی برآستی برچه پایه‌ای این درگیری مشخص شده است؟ از مقایسه بحران‌ها در مناطق گوناگون چنین برمی‌آید مفهوم «پیوستگی» کلید این مسئله میباشند. بحران‌های اعراب و اسرائیل با بحران‌های برون از این منطقه و نیز با بحران‌هایی که در خاورمیانه بر پایه درگیری‌های پیوسته رخ نداده است، تفاوت دارد. با توجه به چنین یافته‌هایی، «آزمایش احمقانه» - یعنی اصطلاحی که داروین برای تحقیقات خود به کار برده است - بار دگر ارزش آزمون می‌یابد.

در حالیکه بی‌همتا بودن خاورمیانه از حیث برخورد‌های ستیزآمیز برای متخصصان منطقه آشکار و بدیهی است، بالینهمه نتایج بدست آمده از تحلیل‌گری خلاف این امر را ثابت میکند. با دیدم‌تعارف و مستند، بحران‌های اعراب و اسرائیل بارز و از دیگر بحران‌ها متمایزند ولی نه به دلیل وضعیت جغرافیایی که توضیحی معمولی و شناخته شده برای این امر به حساب می‌آید. اگر بپذیریم که شرایط درگیری پیوسته در پاره‌ای موارد مانند روابط اعراب و اسرائیل مصداق دارد، اطلاعات گردآوری شده دارای فواید عملی نیز خواهد بود. الگوهای آماری پدید آمده، پایه‌ای را برای پیش‌بینی چگونگی بحران‌های آینده در چهارچوب یک درگیری پیوسته فراهم می‌آورد. این گامی بسیار مهم به سوی پیش‌بینی دقیق است، که خود لازمه اداره موثرتر بحران‌های بی‌ثبات کننده میان کشورها در نظام جهانی میباشند.

نامیبیا در بستر تاریخ

بقیه از صفحه ۲۶

بزودی مشخص شد که آفریقای جنوبی نقشه الحاق این سرزمین به خاک خود را در سر می‌پروراند. در آن زمان بریتانیا از آفریقای جنوبی حمایت بعمل آورد ولی ایالات متحده آمریکا با این سیاست مخالف بود. ودر و ویلسون رئیس‌جمهور ایالات متحده در بیانیه چهارده ماده‌ای مشهور خود اصل خود مختاری را گنجانده بود و این اصل تا حدی به سیاست جدید آمریکا برای خارج شدن از انزوای قبل از جنگ کمک می‌کرد. در هر حال آمریکا مخالف الحاق این سرزمین به آفریقای جنوبی به زور و بدون مشورت با مردم آن بود. ویلسون چنین اظهار می‌داشت که مردم نباید از طریق یک کنفرانس بین‌المللی

● آفریقای جنوبی هزینه اشغال و نگهداری نامیبیا

را به حساب بدهی‌های این سرزمین می‌گذارد و بدین ترتیب اقساطی که باید بعنوان اصل و بهره سرمایه به «پرتوریا» پرداخت شود هر سال بخش بیشتری از محصول ناخالص داخلی نامیبیا را می‌بلعد. این بدان معناست که نامیبیا پس از استقلال، دست بسته و ورشکسته پیش پای آفریقای جنوبی خواهد افتاد.

با تفاهم بین رقیب توسط حکومت‌ها دست بدست شوند و آمل ملی باید مورد احترام قرار گیرد.^(۳)

ظاهراً این مفاهیم به مستعمره‌های کشورهای پیروز اروپائی قابل اطلاق نبود زیرا کنفرانس صلح پاریس تنها در مورد متنزح ساختن مستعمرات دشمن شکست خورده به توافق رسید. در چنین شرایطی وضع حقوقی جدید تنها به ضرر کشورهای مغلوب بود و تنها به مستعمرات المان و ترکیه خود مختاری اعطاء شد.

قدرتهای بزرگ در چارچوب میثاق جامعه ملل که در سال ۱۹۱۹ بوجود آمد بر سر ایجاد سیستمی که «سیستم حکم» Mandate System خوانده می‌شد به توافق رسیدند که بقولی می‌توان آنرا یک توافق کلاسیک سیاسی نامید که طرفداران الحاق سرزمین‌های مستعمره به خاک کشورهای استعماری را راضی می‌کرد.

ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل که Mandate System را در رابطه با مستعمرات کشورهای شکست خورده تعیین می‌کرد «ایجاد رفاه و توسعه را برای مردمی که هنوز قادر نبودند در شرایط پرتکاپوی دنیای نوین روی پای خود بایستند» یک «وظیفه مقدس تمدن»^(۵) می‌خواند.

بر حسب درجه پیشرفت مستعمره و جمعیت آن سه دسته از سرزمین‌های تحت حکم (Mandatory Territories) بوجود آمد: C.B.A.

آفریقای جنوب غربی جزو دسته «C» قرار داشت و به معنای آن بود که بسیار دور از موقعیتی است که آماده کسب استقلال باشد.

با حکم مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۲۰، جامعه ملل این اجازه را به تاج و تخت بریتانیا داد تا آفریقای جنوب غربی را توسط اتحادیه آفریقای جنوبی اداره نماید. این حکم به آفریقای جنوبی اختیار می‌داد تا در سرزمین آفریقای جنوب غربی به وضع و اجرای قوانین بپردازد یا اینکه قوانین موضوعه خود را در این سرزمین به اجراء در آورد.

با این وجود یکی از وظایف آفریقای جنوبی این بود که رفاه معنوی و مادی و پیشرفت اجتماعی مردم «سرزمین» را در نظر داشته و آنرا ترقی دهد (ماده ۲). همچنین «از ایجاد پایگاههای نظامی و دریائی در این سرزمین خودداری نماید» (ماده ۴). بعلاوه می‌بایست هر سال گزارشی در زمینه چگونگی اداره سرزمین و وضع آن به شورای جامعه ملل ارائه دهد. این حکم آفریقای جنوبی را از الحاق یکجانبه «سرزمین» منع می‌کرد، گرچه یک ژنرال آفریقای جنوبی به نام Jan Smuts (بان اسموتز) در همان زمان گفته بود که این حکم چیزی جز الحاق همه جانبه «سرزمین» به آفریقای جنوبی نمیباشد.^(۶) آفریقای جنوبی زمین‌های متعلق به مردم بومی را تصاحب و بسیاری از کشاورزان سفید پوست آفریقای جنوبی را در این زمین‌ها مستقر نمود. همچنین در اداره این سرزمین همان سیستم آلمانی حاکم در آفریقای جنوبی را برقرار ساخت. بدنبال ارائه گزارشات غیر واقعی از طرف رژیم آفریقای جنوبی به جامعه ملل و شورش قبیله‌ای بنام Bondelswart Hottentots در جنوب آفریقای جنوب غربی، اختلافاتی بین کمیسیون حکم (Mandate Commission) جامعه ملل و آفریقای جنوبی بروز کرد. این اختلافات پس از تصمیم آفریقای جنوبی به اجرای قوانین تبعیض آمیز که در اصل از آن بنام «جدا سازی» (Segregation) یاد می‌گردید و بعدها بعنوان آپارتاید شناخته شد، اوج گرفت. آفریقای جنوبی با استفاده از وضعیت متشددت جامعه ملل و پشتیبانی سیاسی انگلستان به اعتراضات جامعه ملل و قعی نهاد و سیاستهای نژادی و استعمار گرانه خود را در سرزمین آفریقای جنوب غربی ادامه داد.

زیر نویس‌ها

۱- در مورد فعالیت شرکتهای چند ملیتی در نامیبیا در فصل دیگری مشروحا صحبت خواهد شد.

۲-

UN Chronicle, Vol xx(1983), No. 3/ P.28

۳- آفریقای جنوب غربی از سال ۱۹۶۸ برحسب قطعنامه شماره ۲۳۷۲ (XXII) مجمع عمومی

سازمان ملل متحد تغییر نام داده و نامیبیا خوانده شد. با این وجود در کلیه اسناد و مدارک سازمان ملل متحد از آن اختصاراً بنام «سرزمین» (Territory) - یاد می‌شود.

۴-

Schrijver, Nico «The Status of Namibia and of its natural resources in international law»

regional symposium on international efforts to implement decree no.1 for the protection of the natural resources of Namibia, United Nations, n. y. 1985, P. 18

5- «Sacred Trust of Civilization».

6- op cit P. 19